



حضور در جلسات قرآنی
این انگیزه را در من ایجاد کرد که
هوش و استعدادم را در زمینه حفظ
بسنجم. خوشبختانه با بهره‌گیری از
ذوقی که برای این کار داشتم، موفق
شدم در فاصله کمتر از پنج سال،
قرآن را حفظ کنم

نور قرآن در چشم‌های بانو شهربانو

خانم معلم بازنشسته بزرگ‌ترین معجزه قرآن را نوری می‌داند که به چشمانش برگردانده شد. به طوری که آیات و خطوطی را که تا قبل شروع به حفظ، فقط با عینک می‌توانست بخواند، با شروع این راه، بدون نیاز به استفاده از عینک، قرائت می‌کرد.

او اضافه نشدن شماره عینک از سال‌های دوره تدریس و روشنائی چشمانش را از برکات نگاه کردن به آیات الهی می‌داند و می‌گوید: با اینکه همه آیات قرآن را از حفظ دارم، برای تثبیت حفظ باید روزانه یک ساعتی پای این کتاب الهی بنشینم و با نگاه کردن به خطوط، قرائت کنم تا حفظیات مرور و برایم تکرار شود.

ختم قرآن به نیت کمک در امور خیر

تقریباً همه ساکنان کوچه‌های جلال آل احمد ۴۸ و ۵۰ به خصوص مسجدی‌ها خانم معلم بازنشسته را می‌شناسند؛ کسی که بیش از دو دهه به عنوان فعال فرهنگی و مفسر قرآن در مساجد محله آمد و شد و فعالیت دارد، از برپایی جلسات روزانه تفسیر و روان خوانی در مسجد امام رضا^(ع) تا جلسات قرآن خانگی که دوره‌ای در محله برگزار می‌شود. او از ماجرای سفارش ختم قرآن از سوی خیریه‌ها و خیران می‌گوید و هزینه‌ای که به واسطه این ختم، صرف امور خیر می‌شود.

او تعریف می‌کند: من برای تلاوت قرآن و جلساتی که دعوت می‌شوم، ریالی از کسی نگرفته‌ام و نمی‌گیرم. حتی اگر کسی بخواهد هدیه غیر نقدی بدهد، ناراحت می‌شوم و قبول نمی‌کنم، چون باور دارم اجر این کار از بین می‌رود. اما داستان قبول ختم قرآن برای خیریه‌ها به این ترتیب بود که در جلساتی که داشتیم، پیشنهاد ختم داده می‌شد و هر کسی یک جزء را انتخاب می‌کرد. یک روز که حدود ۲۵ جزء باقی مانده بود، بقیه را من تقبل کردم.

چند بار که این اتفاق افتاد، یکی از خانم‌ها که در خیریه بود، گفت: بعضی برای آرامش روح اموات خود سفارش ختم قرآن می‌دهند که ما هم این کار را به افراد قابل اطمینان می‌دهیم. هزینه دریافتی هم صرف امور خیر و تهیه مایحتاج نیازمندان می‌شود. با تحقیق درباره آن خیریه و مسجل شدن کارهای خیرخواهانه، تصمیم گرفتم در این کار خیر شریک شوم. هم قرآن تلاوت کنم، هم با این کار، گره از مشکل نیازمندی باز شود.



یک سال وقفه به خاطر مادر

شهربانو خانم در سال‌های تمرین و ممارست برای حفظ کل قرآن به واسطه مسئولیت زندگی و همسر و فرزندان و امور خانه، برنامه تمرینات حفظ را به نیمه شب و بعد به خواب رفتن همه اعضای خانواده انداخته بود؛ ساعتی از نیمه شب که حس گفت و گو با خدا را برایش عارفانه تر و دل چسب تر می‌کرد. او تعریف می‌کند: از همان ابتدا که تصمیم به این کار گرفتم، با خودم عهد کردم این تصمیم باعث نشود از مسئولیت‌هایی که بر عهده دارم، غافل شوم.

برنامه حفظ را بعد از به خواب رفتن اعضای خانواده قرار دادم. برای همین از همان زمان به کم خوابی عادت کرده‌ام و بیشتر از پنج شش ساعت در شبانه روز خواب ندارم.

اواز یک سال توقف حفظش به دلیل بیماری برادر و مادر می‌گوید و ادامه می‌دهد: تا بیست جزء پیش رفته بودم که با بیماری برادر و مادر از ادامه حفظ جاماندم. بعد فوت این دو عزیز در فاصله‌ای کوتاه، یک روز که به مسجد رفته و در جلسه حفظ هم دوره‌ای‌ها شرکت کرده بودم، حسرت بزرگی به دلم نشست. آن روز استاد وقتی اندوه و ناراحتی‌ام از عقب ماندن را دید، گفت: اگر بخواهی، می‌توانی دوباره شروع کنی. همین کلام جرقه و انگیزه‌ای شد برای ادامه دادن مسیری که رسیدن به آن آرزویم بود.

سن و سال دارترین شاگرد کلاس حفظ بودم

شهربانو خانم از روزهای اولی می‌گوید که در مسجد الزهرا^(س) کوچه جلال آل احمد ۴۰، چهار کلاس پانزده نفره آموزش حفظ قرآن از طرف آستان قدس رضوی برگزار شده بود. درست اواسط سال ۹۵ او سن و سال دارترین آن جمع شصت نفره بود. در سال ۱۴۰۰ او در شصت و هشت سالگی در حالی که از آن شصت دختر نوجوان و جوان جوان فقط حدود ۲۵ نفر مانده بودند، موفق شد مدرک حفظ کل قرآن را بگیرد. شهربانو خانم بعد یک سال دوری از جلسات حفظ عزمش را جزم کرد تا آن را از سر بگیرد. برای همین دوباره سر کلاس نشست و شروع کرد.

او تعریف می‌کند: حفظ مابه صورت صفحه‌ای بود. اوایل نیم صفحه، بعد یک صفحه و در ادامه یک صفحه و نیم. خاطر هست چون بقیه خیلی جلوتر از من بودند، اگر استاده‌ها آن‌ها یک صفحه و نیم تمرین می‌داد، من شش تاهفت صفحه را به هر سختی بود، در یک هفته حفظ می‌کردم تا بالاخره خودم را به آن‌ها رساندم.

انس با قرآن باسوره «حج»

شهربانو خانم از پای سجاده بلند می‌شود و در حالی که به سمت کتابخانه می‌رود و کتاب قطوری را برمی‌دارد، می‌گوید: از وقتی با قرآن انس گرفته‌ام، یک روز هم نمی‌توانم از این کتاب و آیتش دور بمانم. او از پدرش می‌گوید که اهل کتاب و دعا بود و هر صبح یک ساعت قبل اذان پای سجاده می‌نشست و با صدای بلند شروع به خواندن قرآن می‌کرد؛ می‌گوید: پدرم آدم بادی و ایمانی بود. او هر روز که مابچه‌ها را برای خواندن نماز اول صبح صدا می‌کرد، می‌گفت «صبحتان را که با قرآن شروع کنید، روزتان ساخته می‌شود. فرصت خواب همیشه هست؛ نگذارید حسرت یک لحظه خلوت با قرآن در دلتان بماند.» شاید اصرار او و همان صدای دل نشین پدر، باعث جذب من به سمت قرآن از همان سنین پایین و دوره نوجوانی شد.

این معلم بازنشسته تا پنجاه سالگی و دو سال بعد از بازنشستگی در نیشابور ماند. بعد به مشهد کوچ کرد و در محله سید رضی ساکن شد. داستان انسش به قرآن را این طور برای ماتعریف می‌کند: سال ۸۴ سفر حج قسمتم شد. در مسیر رفتن نیتی کرده و قرآن را باز کردم. سوره حج آمد. با دیدن نام آن سوره به شدت متقلب شدم و از همان لحظه تصمیم گرفتم در آن سفر قرآن را دوره کنم. تا قبل آن، قرآن می‌خواندم، امانه روان و مرتب. با کمک خداوند موفق شدم در آن سفر یک ماهه دوبار قرآن را دوره کنم.

شروع حفظ قرآن در ۶۳ سالگی

مهر به آیات قرآن به مرور و آهسته در دل شهربانو خانم نشست تا اینکه در شصت و سه سالگی، تصمیم گرفت خود در نقش شاگرد پای کلاس استادان قرآنی بنشیند. او ابتدا چند صباحی به سر کلاس‌های تفسیر و تجوید و روان خوانی نشست تا نور امید در دلش بتابد و تصمیم به حفظ آیه‌ای قرآن بگیرد.

او تعریف می‌کند: شاید اگر در مشهد به این محله نمی‌آمدم و همسایگی با حسینییه قاسم آبادی‌های مقیم مشهد و مساجد امام رضا^(ع) و حضرت زهرا^(س) نبود، هیچ وقت به سراغ حفظ قرآن نمی‌رفتم، اما حضور در جلسات تفسیر و تجوید و روان خوانی این مکان‌های مقدس، این انگیزه را در من ایجاد کرد که هوش و استعدادم را در زمینه حفظ بسنجم. خوشبختانه با بهره‌گیری از استادان خبره و تشویق‌ها و ذوقی که برای این کار داشتم، موفق شدم در فاصله کمتر از پنج سال، قرآن را به طور کامل حفظ کنم.